

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی که در اینجا آمده مختلف است و همین اختلافی که در اینجا هست موجب تشتت آراء و اقوال شده. یکی از مسایلی که در اینجا مطرح است این است که بعضی‌ها برای رفع این تشتت، روایاتی را که مادون بلوغ است حمل بر استحباب کردند و روایاتی که سنش به همان سن بلوغ عرفی است که پانزده سال و اینها است، حمل بر وجوب کردند.

اما اگر ما در این روایات دقت کنیم می‌بینیم که سیاق سیاق واحد است و استحباب دلیل می‌خواهد. مثلاً در روایت حمزة بن حمران که در آن خمسة عشر آمده، [در این روایت جنبه وجوب آمده دیگر،] قال سئلتُ ابا جعفر عليه السلام قلتُ له متى يجب على الغلام ان يؤخذ بالحدود التامة و تُقام عليه و يؤخذ بها فقال اذا خرج عنه اليتم و أدرك قلتُ فلذلك حدٌ يعرف فقال اذا احتلم أو بلغ خمس عشرة سنة أو عشر و انبت أُقيمت عليه الحدود التامة و أخذ بها و أخذت له قلت فلجارية متى تجب عليها الحدود التامة و تؤخذ بها و يؤخذ لها قال إن الجارية ليست مثل الغلام إن الجارية اذا تزوجت و دخل بها و لها تسع سنين ذهبَ عنه اليتم و دُفِعَ اليها مألها و جاز أمرها في الشراء و البيع و أُقيمت عليها الحدود التامة و أخذ لها و بها. خب يك وجوب در این جا صريح است [و آن] این است که این باید به سن پانزده سالگی برسد یا اینکه جاریه به سن نه سالگی و ازدواج برسد، این در اینجا دال بر وجوب است.

سؤال: ...؟

جواب: خب حالا اجازه بفرمائید، منظور من این است که سیاق سیاق واحد است. در بقیه روایات هم همین طور است. من این را خواستم بگویم تا اینکه سیاق این خمسة عشرة را در اینجا ملاحظه کنید تا بعد بیائیم راجع به اینجا.

آن وقت روایتی که در اینجا هست روایت صحیح عن حسن بن علی و شاء عن ابا عبدالله عليه السلام است، قال اذا بلغ أشده ثلاثة عشرة سنة و دخل في اربع عشرة و جب عليهم ما و جب على المحتملين، در اینجا

هم به معنای وجوب است. وجوب هم در اینجا به معنای استحباب نیست که حالا سیزده سال و دخول در چهارده سال استحباب است، همین معنا معنای وجوب است. یعنی در اینجا فرقی با آن روایت پانزده سال نکرده.

در مورد اسحاق بن عمار، روایت روایت اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام، اذا اتی لصبی سته سنین وَجَبَ علیه الصلاة. این وَجَبَ هیچ قرینه‌ای ندارد بر استحباب. واجب است صلاة ولی در این جا شش سال را ذکر می‌کند، فاذا اطاق الصوم وَجَبَ علیه الصیام

سؤال: ...؟

جواب: چه کسی گفته؟ این اجماع از روایات درآمده دیگر، غیر از این روایات که ما نداریم.

سؤال: اجماع را بگذاریم کنار، خود این سیره مسلمین که هست...

جواب: سیره دلیل نیست. این سیره دختر را در نه سالگی می‌گفتند که...، بعد گفتند که نه، قضیه اصلاً بیخود است! اولاً در سیره یک همچنین مسئله‌ای نیست...

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصحابی که در اینجا می‌گفتند که پسر بچه در شش سالگی باید غسل بکند این سیره موجب

!؟...

سؤال: سیره فقهاء مورد نظر ماست.

جواب: همین است دیگر. همین فقهاء هستند که این احکام را میان مردم منتشر می‌کنند و تبدیل به سیره می‌شود. آن سیره‌ای که معلول و مسبب از روایات و این حرفها است که آن سیره اصلاً حجیت ندارد. سیره اصلاً حجیت ندارد در این مسائل. این همه اختلاف است. حالا این سیره از کجا آمده؟ چون اختلاف در روایات بوده آمدند یک حدی را تعیین کردند و آن حد بعد شده سیره. از باب ناچاری گفتند در پسر پانزده سال و دختر را گفتند نه سال نه اینکه این یک جنبه مستمری بوده که به خود امام علیه السلام برسد. لذا در همان موقع اصلاً نمی‌دانستند که چه باید بکنند. سؤال می‌کند و می‌گوید اَلذَّلِكَ حَدٌّ؟ معلوم است تا...، این روایت را از امام صادق نقل می‌کند، مردم تا زمان امام صادق چه کار می‌کردند؟ معلوم است که اصلاً این یک قضیه مبهمی بوده که کسی خبر نداشته و الا تا زمان امام صادق علیه السلام برسد و تازه عمار از حضرت سوال بکند اَلذَّلِكَ حَدٌّ؟ معلوم می‌شود این قضیه خیلی آبکی بوده! مثلاً چه طور سن بلوغ که مهمترین قضیه است [ما قبول کنیم که تا آن موقع بیان نشده باشد؟] این غیر از این که آن مبنای ما در این جا باشد که در آن مبنا حد در اینجا نباید مشخص باشد، غیر از این هیچ چاره‌ای ندارد، حالا می‌گوییم که این چه نحوه عنوان مشیر است، یعنی اگر واقعاً بلوغ یک حدی داشت و آن حد [مشخص] بود از همان سال اول نزول تشریح

بواسطه پیغمبر باید همه بدانند، چه طور در مورد خمر نیامدند اختلاف کنند که یابن رسول الله أ خمر حرام؟ از اول پیغمبر بیان کردند. یابن رسول الله زنا حلال او حرام؟ مثلاً صلاة ظهر چند رکعت است؟ اینها را که نمی آمدند پرسند. اینها قضایای روشن و بدیهی بود. آن وقت قضیه بلوغ که اول شرط برای تکلیف هست، برای حرمت زنا و خمر و اینها است، چه طور این قضیه بلوغ تا زمان امام صادق یا زمان موسی بن جعفر علیهما السلام باید مخفی بماند؟ دیگر علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر روایت نقل می کند چند ساله! تا آن زمان چه طور این علی جعفر و این بزرگان از اصحاب هیچ چیز نمی دانستند؟! اینها را باید تأمل کرد دیگر. پس معلوم می شود این سیره ای که بعد هست این سیره بیخود است.

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصلاً اصل قضیه خراب بوده است.

سؤال: می خواهم بگویم یک چیزی وجود داشته که آنها را مستغنی می کرده از سؤال.

جواب: وجود همین بوده، مثل قضیه ای که...، مستغنی نمی کرد. آن چیزی را که اینها یقین داشتند این است که پسر و دختر به سن رشد جسمانی و رشد عقلانی برسند، این برای آنها مسلم بوده و چون در آن موقع اصلاً بطور کلی مسئله یک مسئله قابل اندازه ای نبوده لذا فرض کنید که اختلاف بوده، شک می کردند که مثلاً این آیا هست یا نیست و گیر می کردند. شاید در زمان امام سجاد علیه السلام روایاتی بوده و محو شده، منتهی دیگر در زمان صادقین روایات در آنجا گسترش پیدا کرده. و دیگر در زمان امام صادق از امام صادق صریحاً می پرسند که یابن رسول الله حدی را شما برای ما تعیین کنید که ما طبق آن حد [عمل کنیم]. بعد حضرت هم در اینجا حد را تعیین می کنند. این حدی را که حضرت در اینجا تعیین می کنند خودش دلیل بر این است که اصلاً حدی وجود ندارد منتهی حضرت از باب امارات و عنوان مشیر، یک حدی را به نحو متعارف تعیین می کنند.

چون به نحو اماره تعیین می شود لذا می بینیم این همه اختلاف هم وجود دارد. در یک روایت سیزده ساله، در یک روایت چهارده ساله، در یک روایت ۱۵ ساله، در یک روایت احتلام است، احتلام قبل از سیزده سال، احتلام بعد از سیزده سال، در یک روایت ۹ سال، در یک روایت ازدواج دختر است، در یک روایت طمث است، در یک روایت سیزده سال برای دختر است، این همه اضطرابی که الان در این قضیه است به خاطر این است که همه اینها می خواهند یک مطلب را بگویند و آن این است که پسر و دختر بفهمند که چه کار دارند می کنند، همین است و الا مگر امکان دارد که شما جمع بکنید بین سیزده سال و بین پانزده سال تمام که دو سال فاصله است! این دو سال فاصله چیست؟

یا روایت سیزده سال را باید قبول کنیم یا پانزده سال را. یا بگوئید سیزده سال مستحب است و پانزده

سال واجب است، خب به کدام قرینه؟ به همان دلیلی که ما می‌گوئیم سیزده سال مستحب است لعل اینکه پانزده سال هم مستحب باشد. سیاق سیاق واحد است نه اینکه حد آخرش دیگر پانزده سال است و دیگر ما قبل آن همه معفو عنه است. این منظور من است که وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ، این که می‌گوید وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ این وجوب چه هست؟ وجوب یعنی وجوب دیگر. یعنی اگر قرار باشد بر اینکه ما بگوئیم این وجوب در اینجا به معنای استحباب است، استحباب دلیل می‌خواهد که بعضی آمدند حمل بر استحباب کردند، سیاق سته سنین با سیاق ثلاثه عشر سنه با سیاق خمسة عشر سنه و با سیاق احتلام واحد، این وجوب صلاة همان است. حالا جالب این جاست که می‌فرماید فَإِنْ اِطَاعَ الصُّومَ وَجَبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ بر او صیام واجب است.

روایت دیگر: و روى فى الصحيح عن محمد بن مسلم فى الصبى ...

سؤال: پس اطاق الصیام باز برای تأیید وجوب است نه استحباب؟

جواب: وجوب است دیگر، بله دیگر. عرض می‌کنم این در اینجا به معنای وجوب است. من می‌خواهم اینکه سیاق سیاق واحد است را در اینجا احراز کنم. بعد از اینکه احراز سیاق واحد را کردیم آن وقت باید بینم این وجوب در اینجا چه معنا دارد؟

سؤال: پس می‌تواند دو تا معنا داشته باشد، در سته سنوات شما باید در وجوب تصرف کنید ...

جواب: ما در همه تصرف می‌کنیم. ما در همه اصلاً می‌گوئیم وجوب به معنای لزوم است. وجوب نه به معنای استحباب است نه به معنای وجوب مصطلح، هیچ کدام نیست. وجوب به معنای لازم است، یَلْزَمُ علیه، به او لازم است منتهی لزوم مراتب دارد. یَلْزَمُ یعنی باید این را به کار بگیرید، باید این را وادار به نماز بکنید، این معنا معنای لزوم است. تَجِبُ در اینجا به این معناست و الا مگر برای امام علیه السلام اشکالی دارد که بگوید یَسْتَجِبُ لَهُ؟ اشکال ندارد. پس چرا می‌گوید یَجِبُ؟ یعنی آقا این قضیه صلاة این است که این بچه مسلمان از وقتی که چیز می‌فهمد بایستی که نسبت به عبادات و اینها اهتمام داشته باشد. از شش سالگی باید اهتمام داشته باشد. این معنا، معنای وجوب است. هفت سالگی اهتمام آشد، هشت سالگی آشد، عشر سنوات آشد، ثلاث عشر سنوات آشد، خمس عشر سنوات دیگر مرحله آشد. این سبیری است که از لزوم است و الا حضرت ...، من دیروز گفتم، گفتم علت اینکه امام علیه السلام در این جا معنای وجوب و معنای لزوم را می‌خواهد بخاطر این است که مسئله سهل گرفته نشود. اگر حضرت بگوید نه، مستحب است یا هر وقت عقل پیدا بکند مستحب است، طرف دیگر می‌گوید من تا چهل سالگی هم عقل ندارم. بخاطر اینکه مسئله سفت گرفته بشود و اهتمام به آن داده بشود حضرت در اینجا از اول قضیه را سفت می‌گیرد و می‌گوید از شش سالگی باید نماز بخواند.

سؤال: بالاخره با این بیانی که فرمودید کل این روایات خطابش به اولیاء می‌شود نه به خود افراد مکلف،

پس در این صورت ما می توانیم بگوییم که هنوز آن وجوب اصلی که برای تکلیف است نیامده نسبت به افراد.  
جواب: نه،

سؤال: لزوم معنا فرمودید

جواب: بله گفتیم که آن وجوب به معنای لزوم است. ولیکن یک وجوب دیگری را هم در اینجا داریم و آن وجوبی است که دیگر شخص به یک قابلیت برای ادراک این تکلیف می رسد، آن همان حدودی است که پانزده سال ذکر می کنند نه اینکه این قابلیت ادراک این تکلیف آن قابلیت است که فرض بکنید که در مورد حدود هم همین طور باشد، نه، در مورد صلاة و در مورد صوم این است قضیه اما در مورد مسائل دیگر نه، در مورد دفع مال آن طور نیست، در مورد دفع مال آن وقتی است که به آن رشد عقلی برای تجارت و اینها برسد، این فرق می کند و الا وجوب به معنای همان وجوب است، به معنای استحباب نیست.

روایت دیگر صحیح محمد بن مسلم...: متى تجب عليه الصلاة؟ خب محمد بن مسلم از استحباب که از امام صادق نمی پرسد از وجوب می پرسد و الا استحباب از دو سالگی هم بچه بلند شود نماز بخواند، خب بارک الله! آفرین! فقال اذا عقل الصلاة وقتی که نماز را بشناسد، عَرَفَ الصلاة، عَقَلَ یعنی بشناسد نماز را، بفهمد، بفهمد که چه طوری باید نماز بخواند. قُلْتُ متى يعقل الصلاة و تجب عليه؟ چه موقع می شناسد صلاة را و تعقل می کند و بر او واجب است؟ ببیند و تَجِبُ! فقال لسته سنين شش سال. ببینید اینجا در این روایت امام علیه السلام تعقل صلاة را سته سنين می کند.

در یک روایت دیگر خمسة عشر سنة می کند، آن کدام روایت است؟ صحیحة علی بن جعفر عن اخیه، موسی، قال سئلت عن الغلام متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق الحلم و عَرَفَ الصلاة و الصوم. این عَرَفَ یعنی همان عَقَلَ. چه شد؟ در یک جا امام صادق علیه السلام می فرماید در شش سالگی اگر تعقل صلاة را بکند برایش واجب است، در یک جا امام می فرماید اگر پانزده سالگی، راهق الحُلْم یعنی پانزده سالگی دیگر، راهق یعنی مقارن، راهقَ ای دان، نزدیک بشود، اقترَبَ، نزدیک به آن بشود.

خب در اینجا این دو روایت را چه طور می شود با همدیگر وفقش داد؟ روایت هم روایت صحیح است، صحیح علی بن جعفر است از برادرش حضرت موسی بن جعفر، حضرت می فرماید که اذا عَرَفَ الصلاة و الصوم، بشناسد صلاة و صوم را، پس معلوم می شود که این عرفان تا آن عرفان فرق می کند. این عرفان و این تعقل تا آن تعقل سته سنوات، تفاوت دارد چون آن طوری که یک بچه شش ساله تعقل صلاة را بکند خب مسلم است که یک بچه پانزده سال با او فرق می کند. یک بچه پانزده ساله ای که موقع احتلامش است، خب خیلی تفاوت می کند. پس معلوم می شود این مراتب عقلی که در این روایات است، این مراتب عقل موجب مراتب وجوبی می شود که در این روایات است. ما از تعقل، پی به آن می بریم. چون آن تجب این جا هم

هست، تَجَبُّ إِذَا عَقَلَ لسته سنين، تَجَبُّ إِذَا عَقَلَ لخمسة عشر سنين. يا بايد بگوئيم اين دروغ است يا آن دروغ است، تفاوت هم تفاوت کم که نیست، یک ماه و دو ماه که نیست نُه سال تفاوت بينشان است، یعنی یک برابر و نیم شش سال تفاوت است در اینجا. خب در اینجا معنایش این است که وجوب در این جا به معنای استحباب نیست چون لم يقل احدٌ به اینکه وجوب در خمسة عشر...

... نیست بلکه وجوب به معنای لزوم است، لزوم هم که مراتبی دارد. يَلْزَمُ یعنی همان معنای عرفی که خودمان از لزوم می فهمیم. همان معنا. یعنی وادار شدن. این وادار شدن مراتبی دارد. یک وادارشدنی که لا يَتَخَلَّفُ أَبَدًا است، یک وادارشدنی که به معنای رها نشدن است. به معنای عدم الترك است. لا يُتْرَك، به این معنانه به معنای آن الزام بتی و قطعی که اگر بیهوش هم است آن قدر بزنند او را تا به هوش بیاید و نماز صبح را بخواند. این جور هم دیگر نیست. خب این مسئله اول در مورد وجوب.

البته معنای وجوب در این جا با معنای کتابت چون در بعضی از روایات دیگر به معنای كُتِبَ است در این جا هم مسئله همان طور است. چون در اینجا در صحیحۀ علی بن وِشَّاء داریم که: إِذَا بَلَغَ أَشَدَّهُ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةٍ وَ دَخَلَ فِي أَرْبَعَةِ عَشْرٍ وَجَبَ عَلَيْهِ مَا وَجَبَ عَلَى الْمُحْتَلِمِينَ، واجب است بر او. بعد این كُتِبَتْ عَلَيْهِ السِّيَّاتُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ الْحَسَنَاتُ، پس معلوم می شود که این کتب به معنای وَجَبَ است، بر او نوشته می شود یعنی بر او ثبت می شود، به حسابش آورده می شود، این مطلب به حسابش می آید. یا اینکه در روایت عبدالله بن سنان که عرض کردم این که در این جا دارد که این روایت صحیح نیست این به خاطر این است که در طریقتش موسی بن بکیر است که واقفی بوده و به خاطر این، روایت روایت غیر صحیح است اما دیروز عرض کردیم که روایات موسی بن بکیر معمولاً بها است. عن ابی عبدالله علیه السلام می فرماید: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَةُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السِّيئَةُ وَ عُوِقِبَ وَ إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَةَ سِنِينَ وَ كَذَلِكَ وَ ذَلِكَ عَنْهَا تَحِيضٌ لِتِسْعَةِ سِنِينَ، خب در اینجا هم کتب به معنای وجب است چون آن وَجَبَ که در آنجا بود همان وجب در اینجا هم هست دیگر چون وقتی که معیار ثلاث عشر سنه باشد در آنجا آن حکمی که بر ثلاث عشر سنه مترتب است آن حکم هم در همین جا مترتب است منتهی در اینجا به معنای کتب آمده و در آنجا به معنای يَجِبُ آمده. نمی شود بگوئیم در آنجا يَجِبُ به معنای استحباب است اما كُتِبَ در اینجا به معنای وجوب است. این امتیاز هم در اینجا مستحیل است.

علیهذا مجموع روایاتی که در باب بلوغ آمده و معنای آنها معنای تَجَبُّ هست ما نمی توانیم این تَجَبُّ را به معنای استحباب حمل کنیم. این ما حصل این روایاتی که در اینجا است.

خب حالا در مقام این که دسته بندی روایات را ما به چه نحو انجام بدهیم، [این را بعداً بیان می کنیم]. البته روایات در این باب زیاد است و ابوابش هم مختلف است که می آئیم می گوئیم. فعلاً امروز این ثلاث عشر

سنه را نگاه می‌کنیم.

ببینید روایت اول که روایت، روایت صریح است روایت موثقه عمار ساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام است: قال سئلته عن الغلام متى تجب عليه الصلاة؟ این روایت از وجوب صلاة سؤال می‌کند که حضرت می‌فرماید: إذا أتى عليه ثلاث عشر سنة تجب عليه الصلاة این سیزده سال، ثلاث عشر سنة را حضرت در این جا به معنای وجوب صلاة گرفته‌اند. به معنای بلوغ نگرفته‌اند ها، به معنای وجوب صلاة گرفتند. خیلی خب فإن احتلم قبل ذلك فقد وجب عليه الصلاة و جرى عليه القلم اگر قبل از این محتلم بشود واجب است بر او صلاة و جاری می‌شود بر او قلم. در این جا معلوم می‌شود که حضرت سیزده سال را با احتلام قرین قرار داده، یا سیزده سال یا احتلام، احتلام قبل از ثلاث عشر سنة، در مورد جاریه هم مثل ذلك، و الجارية مثل ذلك ان اتى عليها ثلاث عشر سنة او حاضت قبل ذلك یعنی یا سیزده سال بر او بیاید یا این که این حیض بشود قبل از ثلاث عشر سنة، این فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم این روایت دقیقاً پسر و دختر را عین هم قرار می‌دهد. یعنی از نظر سنی سن پسر و سن دختر ثلاث عشر سنة است. در هر دو یکی است. و از نقطه نظر احتلام، بین احتلام و بین طمث را هم در این جا فرقی نمی‌گذارد. احتلام قبل از ثلاث عشر سنة، حیض قبل از ثلاث عشر سنة، این روایت دیگر هیچ گونه شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد و خیلی دیگر معنایش معنای روشنی است. خب این یک روایت که سیزده سال در اینجا ملاک است.

روایت دیگر، صحیحه علی بن جعفر است عن أخيه موسى بن جعفر که الان خواندیم، اینجا می‌فرماید: قال سئلته عن الغلام متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق الحلم وقتی که نزدیک احتلام برسد و عَرَفَ الصلاة و الصوم و نماز و روزه را بشناسد، یعنی تعقل کند، اهمیتش را پی ببرد، به اهمیت نماز پی ببرد، به اهمیت روزه پی ببرد، به خصوصیاتش پی ببرد، پی بردن، عَرَفَ نه به معنای این است که چه طوری نماز می‌خوانند، یعنی موقعیت و ماهیت و وزان نماز و اهمیتش در شریعت، این اهمیت برایش روشن بشود. این معنا، معنای عَرَفَ و عَقِلَ است که حضرت در اینجا ذکر کرده‌اند. خب در اینجا راهق الحلم یعنی نزدیک بشود، این هم معنایش همین است دیگر، یعنی کسی که سیزده سالش تمام بشود و وارد چهارده سال بشود این دیگر نزدیک احتلام است دیگر، بچه یا در پانزده سالگی محتلم می‌شود یا همان حدود چهارده به بعد دیگر، یعنی در همان نزدیک های چهارده سال است. پس این روایت هم با روایت اول تعارضی تا اینجا ندارد، یعنی این دو روایت با همدیگر متعارضین نیستند.

البته خب یک مسئله‌ای در اینجا هست، یک مطلبی را در اینجا اضافه می‌کند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که و عرف الصلاة و الصوم است وقتی که نزدیک حُلْم برسد و بشناسد نماز و روزه را، می‌توانیم بگوئیم که و عرف الصلاة و الصوم این واو در اینجا تقریباً می‌توان گفت عطف بیان است و تقریباً بیان راهق

الحلم را می‌کند نه [اینکه] به معنای شرط [جداگانه ای باشد]، یعنی آن غلامی که راهق الحلم، هذا هو الغلام الذي يعرف الصلاة و الصوم کسی که به چهارده سالگی می‌رسد تقریباً در اینجا دیگر معنای صلاة و صوم را می‌فهمد دیگر نه اینکه بگوئیم یک شرط جدایی است که ممکن است تا بیست سالگی هم نفهمد، نه، بچه چهارده سال معنای صلاة و صوم را تقریباً می‌فهمد، آن وزانش را می‌فهمد. این هم یک روایت که می‌توانیم بگوئیم دیگر با روایت بالا معارض نیست.

روایت ثالثة روایت صحیحہ عبداللہ بن سنان است، عن ابی عبداللہ علیہ السلام، قال إذا بَلَغَ أَشَدُّهُ وَتَى که به أَشَدُّش برسد، أَشَدُّ چیست؟ ثلاث عشر سنه، سیزده سال، به سیزده سال برسد و دَخَلَ فِي أَرْبَعَةِ عَشْرِ سَنَةٍ، اینکه در آیات قرآن در بحث أَشَدُّ آن وقت صحبت بود با آقای ... که من می‌گفتم سیزده سال است در اینجا خودش تصریح شده دیگر، **وَلَمَّا بَلَغَ أَشَدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿یوسف، ۲۲﴾ این در اینجا همین دخول در اربعه عشره است، این دخول در اربعه عشره مصادف بود با وقتی که **وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا ...** ﴿یوسف، ۲۴﴾ این در این زمان واقع شد ... **لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ ...** ﴿یوسف، ۲۴﴾ **خَبَ أَيْنَ بَلَغَ أَشَدَّهُ**، ثلاث عشر سنه باشد، این أَشَدُّ را در اینجا در نظر داشته باشید تا بعد در بحث أَشَدُّی که راجع به مال بود، آن مطلبی را که آن روز گفتم اینجا به درد می‌خورد که أَشَدُّ به معنای بلوغ عقلی است نه به معنای بلوغ جسمی و الا معنی ندارد که در آنجا هجده سال را، پنج سال بعد از سیزده سال را بگویند أَشَدُّ، بالاخره یا این [سیزده سال] أَشَدُّ است یا هجده سال أَشَدُّ است دیگر، آنجا که من گفتم منظور از أَشَدُّ بلوغ عقلی است که مقارن با گذشت این سنوات است برای این جهت است که امام صادق علیه السلام در أَشَدُّ صلاة سیزده سال را ذکر می‌کنند. در أَشَدُّ در صلاة نه در أَشَدُّ در دفع مال نه أَشَدُّ در بعضی از مسایل دیگر، سیزده سال را ذکر می‌کنند. اذا بَلَغَ أَشَدُّهُ ثلاث عشر سنه و دخل فی اربعه عشر سنه و جب علیه ما و جب علی المحتملین إحتلم أن لم یحتلم. پس این هم با آن روایات بالا فرق نمی‌کند. روایت بالا فإِنْ إحتلم قبل ذلك این هم در هر صورت یکی است و کتب علیه السنیات و کتب له الحسنات و جاز له کُلُّ شَیْءٍ الاَّ أَنْ یكونَ ضعیفًا او سفیها مگر اینکه ضعیف باشد، اگر ضعیف بدنی باشد صلاة و صوم بر او واجب نیست، این را دقت کنید، یا سفیه باشد [که در آنجا] هم مسئله همین طور است. این هم یک روایت.

یک روایت دیگر هست که در مورد غلام با روایتهای دیگر تطبیق می‌کند [ولی] در مورد جاریه تطبیق نمی‌کند. حالا البته تطبیق می‌کند هم [یعنی] تا حدودی می‌شود تطبیقش داد، روایت عبداللہ بن سنان است، همین روایت غیر صحیح، روایتی که در طریقش موسی بن بکیر است، این روایت عن عبداللہ بن سنان عن ابی عبداللہ قال اذا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرِ سَنَةٍ كَتَبَتْ لَهُ الْحَسَنَةَ وَ كَتَبَتْ عَلَيْهِ السَّيْئَةَ، این هم حسنه و هم سیئه بر او نوشته می‌شود، و عَوِيبٌ وَ اذا بلغت الجارية تسع سنين فكذلك چرا؟ نه به تسع سنين، و ذلك أَنَّهَا تحيض

لِتَسَعِ سِنِينَ دَلِيلَ رَا حِيضَ تَسَعِ سِنِينَ أَوْرَدْنَا، مَي تَوَانِم بَكُوئِم اِيْن رَوَايْت مَنَافَاتِي بَا رَوَايْتِهَاي بَالَا نَدَارْد، چَرَا؟  
چُون عَمْدَه رَا تَحِيضَ أَوْرَدَه، تَحِيضَ لَتَسَعِ سِنِينَ، دَر رَوَايْتِهَاي بَالَايِي بُوْد كِه اُو حَاضَت قَبْل ذَلِك اِكْر قَبْل اَز  
ثَلَاثَ عَشْرَ سِنِينَ حِيضَ بَشُوْد فَقْد وَجِبَ عَلَيْهِ وَ حَضْرَت دَر اِيْنجَا نَه سَال رَا، تَسَعِ سِنِينَ رَا مَعْيَارَ قَرَارَ نَدَادَه،  
بَلَكِه وَ ذَلِك اُنْهَا تَحِيضَ رَا مَعْيَارَ قَرَارَ دَادَه مَتَهِي اِيْن وَ ذَلِك اُنْهَا تَحِيضَ دَر تَسَعِ سِنِينَ مَعْمُولًا اَنْجَام مَي كِيْرِد.  
اِيْن يَك جَمْعِي بَيْن اِيْن رَوَايَات وَ عَدَم تَنَافِي بَيْن اُنْهَا بُوْد كِه اِنْ شَاءَ اللّٰه فَرْدَا دُوْبَارَه مَا بَا اِيْنهَا كَار دَارِيْم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ